

# اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

در صفحات دیگر:

راه حل های مشکلات کشاورزی

هوشناک پور کریم

صفحه ۴

آقا اجازه س...؟

محمد رضا رحیمی

صفحه ۵

## انتخابات ریاست جمهوری

## پایه کشاورزی و مواد اولیه اقتصاد جهانی سرمایه داری

تصادفاتی که باعث می شود، قلمرو مواد اولیه اقتصاد جهانی با ختر متزلزل گردد، در مجموع تضادهای بیش از پیش پیچیده اقتصاد جهانی با ختر اهمیت بسزایی کسب میکند. فروریختن پایه های استعماری امپریالیسم، تحکیم چشمگیر وابستگی مراکز صنعتی آن پس از جنگ جهانی به تهیه کنندگان مواد اولیه بی شمار و مخصوصا به منابع انرژی، کمبود شدید محصولات غذایی در بیشتر مناطق جهان سوم، نوسان بی سابقه قیمت مواد اولیه و مواد غذایی در زمان صلح بیاتر بی نظمی های جدی در سیستم تقسیم بین المللی سرمایه داری کاراست که از دیرباز بلحاظ تاریخی استقرار یافته.

تورم شتابان، رکودهای دوره ای در تولیدات صنعتی، رقابت چندملیتی ها و رقابت نیروهای امپریالیستی که در زمانهای اخیر مقیاس وسیع یافته، به روندهای بحران این سیستم شتاب ویژه ای میدهد.

بحران اقتصادی بسیار شدید ۱۹۷۵-۱۹۷۴ ناپایداری ساخت سنتی روابط اقتصادی جهانی با ختر را شدت داده است. در نشریات علمی و به ویژه در تبلیغات با ختر پدیده های بحران در زمینه کشاورزی و مواد اولیه اقتصاد جهانی با ختر به جنبش هایی نسبت داده می شود که کشورهای در راه رشد، در سیاست و اقتصاد جهانی اعمال می کنند. در حقیقت، مبارزه دولت های نوپای ملی برای نظارت واقعی بر ثروت ها و منابع طبیعی شان و تامین حاکمیت واقعی و توسعه بنیادی روابط بین المللی که مبتنی بر اصول امپریالیستی استثمار و نابرابری خاص نظام سرمایه داری است، در بسیاری جهات ناپایداری فزاینده نظام اقتصاد سرمایه داری را در عرصه شخص می دارد. اما مسئله تنها به تالیفات سیاسی و اجتماعی اقتصاد از هم پاشیدن سیستم استعماری محدود نمی شود. ریشه های این روند بسیار ژرف اند. خود شیوه تولید نظام سرمایه داری در جریان رشد خود پدید آورنده مسایل اقتصادی و بسیار حاد بین المللی است که امروز با آن دست بگریبان است.

بقیه در صفحه ۳

مسحور کننده ای دارد. آن که به چنین مقامی دست می یابد، گویی از متن زندگی عادی به اوج افسانه پرواز می کند. به کاخ جادویی تاریخ راه می یابد و جا خوش می کند، بدترین و بی چهره ترین رئیس جمهور باز نامی و جایی در تاریخ دارد. ازین رو طبیعی است که همه بلندپروازیه ها و جاه طلبی ها برای رسیدن به چنین مقامی بسیج شوند و به میدان آیند. نوعی مسابقه پرتلاش و فرساینده، که اگر اشتباه نکنم، برخی حتی پیش از پیروزی انقلاب آماده شرکت در آن می شوند. کسانی در این مسابقه نام نویسی می کردند که امروزه سخنی از ایشان در میان نیست. موج انقلاب آنها را فرو برده است. کسانی هنوز در این غلبه امواج دستاند پای می زنند، اما نفس شان دیگر می پرد، یا بزودی خواهد برید. آنان که ماندگارند، آنان که نفس به مقیاس توده ها دارند، کدامند؟

فهرست نامزدهایی که تاکنون پایه میدان گذاشته اند چیزی را در این باره معلوم نمی کند. هیچک از چهره ها برجستگی خاصی ندارد. با این همه، دوسه تنی هستند که سابقه روشنی دارند و به اعتبار نیرو یا ترکیبی از نیروها که دست شان را بگیرد به پیش برانند پذیرفتنی تر می نمایند. بدبختانه، جای یک ترکیب جامع و کارآمد از نیروهای زنده و پویای ملت، جای **جبهه متحد خلق**، که می توانست بر پایه یک برنامه مشترک نامزد یگانگی ای معرفی کند و بر ریاست جمهور پسران خالی مانده است. یک چنین ترکیب نیرو، با درک مقتضیات پیشرفت جامعه انقلابی ما، می توانست در راستای درست استقلال و تمامیت ارضی کشور، مبارزه پیگیر با امپریالیسم آمریکا و متحدان آن، رفع محرومیت و اعاده شخصیت انسانی توده های مستضعف، ثبات لازم را به سیاست ایران بدهد، امر بازسازی را در همه زمینه ها سامان بخشد، حافظ آزادیها و حقوق مردم باشد، مسئله ملی را در چارچوب وحدت کشور حل کند.

با این همه، جای نومی نیست. رهبری آزموده امام خمینی ثبات رای شان در موضع گیری خلقی و ضد امپریالیستی، و درک روشنی که از مقتضیات ایران انقلابی امروز دارند، سابه اطمینان خاطر است. بی گفت و گو، امام خمینی، در رأس توده های مستضعف، قطب نمای زندگی و حرکت ملت اند، و در انتخاب رئیس جمهور، تمایل گفته و ناگفته شان عامل تعیین کننده خواهد بود. ولی ایشان هم نمی توانند در اندیشه مداومت خطی که خود رسم کرده اند نباشند، و به این منظور، نیروی بزرگ متحدی را که ضامن تحقق این امر خواهد بود بسیج نکنند. امیدوار باشیم و منتظر بنشینیم.

در انتخابات ریاست جمهور، اتحاد دموکراتیک مردم ایران نامزدی معرفی نمی کند، اما این به معنای نفی شرکت ما در انتخابات نیست. با اظهار تأسف از آن که تشکیل **جبهه متحد خلق** به واقعیت نیوسته، برنامه مشترکی بدون تگشسته به اطلاع مردم نرسیده است، و بنابراین تعیین نامزد مشترک هم جز بر پایه بند دوستی های انتخاباتی میسر نیست، ما به بهترین و پذیرفتنی ترین نامزدی که در شرایط موجود مورد تأیید امام باشد رای خواهیم داد و به موقع خود از او نام خواهیم برد.

سه هفته دیگر، مردم برای انتخاب نخستین رئیس قوه مجریه در جمهوری اسلامی ایران به پای صندوق های رای خواهند رفت.

انتخاب رئیس جمهور، که اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه گانه کشور را بر عهده دارد، امری است پر مسئولیت و دقیق، خاصه در این دوره که شیوه عمل رئیس جمهور، شبکه اداری و روابطی که به گرد او ایجاد می شود و دخالت های قانونی - یانه چند ان قانونی - که در کار قوای سه گانه می کند یا خود به نام اومی کند، و حتی رفتار و گفتار خصوصی او، همه و همه می تواند سنت و سابقه ای پدید آورد و در جهت مثبت یا منفی موثر افتد، یعنی نظام تازه حکومت ایران را - که بر حاکمیت ملت و حقوق و آزادی های مردم استوار است - استقرار و دوام بخشد، یا آن را به کوره راه قدرت شخصی و گروهی و واکنش های ناگزیر و کسکتس - های ناگوار متعاقب آن بیندازد.

در انتخاب رئیس جمهور، همه جوانب شخصیت و سوابق عمل اجتماعی او باید سنجیده شود تا راه حتی الامکان بر همه احتمالات منفی بسته شود.

رئیس جمهور باید، در عین وفاداری به قدرت و حاکمیت مردم، کار آیی و استقامت رای و حسن تدبیر داشته باشد، تهور نکند، درنگ و شتابی به مقتضای آگاهی و سنجش امکان دسترسی به مقصود باشد، شجاعت را آنجا که لازم افتد با خونسردی و بردباری توأم کند، لجاجت نوزد و ساخته های ذهنی خود را به محک تجربه بیازماید، عدالت پرور و درستکار باشد، خیر و صلاح مردم را راهنمای خود بسازد، خود را مظهر اراده ملت بداند و در وجود خود، در اندیشه ها و اعمال خود، وحدت ملی را تبلور دهد.

رئیس جمهور باید برای مردم شناخته و آزموده باشد. اما آنچه می بینیم، کسانی که خود را نامزد ریاست جمهور کرده اند یا ناشناخته اند و یا اگر پیش و کم شناخته شده اند، بیشتر مجردی سیاست یک حزب یا یک طبقه بوده اند. و حال آن که، در شرایط کنونی ایران، رئیس جمهور باید مرد یک سیاست مشترک و یک برنامه مشترک مدون و اعلام شده باشد تا اکثریت بزرگ مردم را پشت سر خود داشته باشد.

مردم ایران انقلاب بزرگ و خونینی را از سر می گذرانند که موج عظیم آن همچنان به پیش می راندشان. آنان امروزه با قدمهایی می روند که از مقیاس عادی زمان بلندتر و سریع تر است. رئیس جمهور باید بتواند با قدمهای پرتوان این مردم حرکت کند. وگرنه، به قول گفتنی، کلاهش پس معرکه است.

انقلاب ایران، در این ده یازده ماهه، به انگیزش تصادهای درونی جامعه گسترش و عمقی یافته است و مسائلی را در سطح وسیع توده ها مطرح کرده است که باید بدان پاسخ عاجل داده شود. موفقیت انقلابی ایران و نیروهایی که در انقلاب ما به میدان آگاهی و عمل درآمده اند هیچ تعلل و تاخیری را تحمل نخواهند کرد. رئیس جمهور باید بتواند این نکته را درک کند و همان را بخواند که توده های زحمتکش و محروم ایران، مستضعفان ایران، می خواهند.

ریاست جمهور مقام شامخی است. شکوه و اعتبار

### سیاوش کسرای

### پیچان

### تفسیری بر یک شعر نیما

صفحه ۶

کمیتن و احزاب کمونیست در شرق بشکل کار آیی به تاسیس جبهه متحد ضد امپریالیستی از طریق همکاری بانبرو - های بورژوا - دموکراتیک در شرایط حفظ استقلال عناصر کمونیست یاری رسانند. در ترهای کنگره دوم کمیتن در رابطه با این نیروها، بجای واژه «بورژوا - دموکراتیک» واژه «ملی - انقلابی» بکار برده شد، که گامی به پیش بر اساس این تئوری بود. لنین از موضع تسلیم طلبانه بخشی از بورژوازی در کشورهای تحت سلطه آگاه بود، ولی عقیده داشت که روح انقلابی واقعی در بخشی از نیروهای غیر پرولتری وجود دارد که باید از آن پشتیبانی کرد و این پشتیبانی شرط ضرور برای اتحاد کمونیستها با جنبش های راهی بخش بورژوا - دموکراتیک است.

این عقیده لنین که در عصر انقلابات سوسیالیستی امکانات واقعی برای آغاز اقدامات انقلابی مشترک جنبش های بخش با کشورهای که در آنها پرولتاریا پیروز شده و جنبش کارگری و کمونیستی کشورها سرمایه داری، فراهم شده، اهمیت تئوریک و عملی فوق العاده ای دارد.

بقیه در صفحه ۲

### ۱. پویا

## برخی مسائل تئوریک درباره جبهه متحد ضد امپریالیستی «بخش دوم»

احتمال یک انقلاب سلامت آمیز راپیش بینی کرد. سال ۱۹۱۷، بلشویکها به رهبری لنین دوباره مسئله تحول سلامت جوینان انقلاب را مطرح کردند. لنین به این نکته توجه بیشتری معطوف داشت، گرچه وی معتقد بود که در اوضاع آن دوران چنین رویدادی سخت نادر خواهد بود. در نتیجه شرایط تازه ای که هم اکنون شکل گرفته است، جنبش کمونیستی بین المللی اعتقاد دارد که این رویداد امروزه محتمل تر است. در شیلی، متعاقب پیروزی جبهه متحد خلق در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۰، بقیه در صفحه ۷

### از: لویی کوروالان ترجمه: م. فاضلی

### تجربه شیلی

یازده سال پس از آنکه انقلاب کوبا مردم راه قدرت رساند، انقلابی بوسیله مردم شیلی با کسب بخشی از قدرت سیاسی انجام گرفت. این بخش قدرت برای سه سال در اختیار حکومت متحد خلق قرار داشت؛ حکومتی که تغییرات ساختاری بنیادی یک انقلاب ضد امپریالیستی و ضد الیکارشی با چشم اندازی سوسیالیستی را به ثمر رساند. در سراسر جهان نسبت به دگرگونی هایی که در این دوران انجام پذیرفت، بویره نسبت

به این واقعیت که انقلاب راهی غیر مسلحانه در پیش گرفت، زیرا در عمل به پیچوجه سلامت جوینان نیست، علاقه وجود داشت. این علاقه سپس بر اساس این واقعیت فزونی یافت که حکومت سالوادور آلنده بر پایه یک جنبش خلقی متشکل از چند حزب و گرایشهای دموکراتیک گوناگونی که حول برنامه ای مشترک گرد آمده بودند پدید آمده بود. نخستین بار مارکس بود که

# تجربه شیلی

بقیه از صفحه ۱

بنظر میرسد که این احتمال مبدل به واقعیت گردیده است. در کشور ما احتمال واقعی چنین تحولی بایک تجربه سه ساله دوام آورد، درحالیکه در مورد دیگر انقلاب‌هایی که گذاری مسالمت آمیز در پیش گرفته بودند روند کوتاه بود، و یا اینکه در شرایط معینی درست پس از شکست فاشیسم تحقق یافته بود.

درست است که انقلاب شیلی در هم شکسته شد، اما چنین شکستی این فرض را باطل نمی‌کند که در کشورهای دیگر، یا حتی در خود شیلی، طبقه کارگر و متحدان آن قادر خواهند بود که قدرت سیاسی را تصاحب کنند و انقلاب خود را بدون توسل به اسلحه به انجام رسانند.

از اینروست که انقلابیها در بسیاری از کشورهای جهان تجربه شیلی را از نزدیک مطالعه میکنند. مایبویه خود وظیفه خود میدانیم که نتایج اساسی تمامی تحول رونده انقلابی را، که بنحوی موفقیت آمیز و برای مدتی نسبتاً طولانی به پیش بردیم، ترسیم کنیم و علت شکست را تحلیل نماییم.

مردم شیلی بخشی از قدرت دولتی را بدست آوردند. آنها بجای یک اکثریت مستحکم در پارلمان، آنچنان که بعنوان مثال در اتریش مجمع احزاب کمونیستی و کارگری بهنگام بیان ترگذار مسالمت آمیز انقلاب ارائه شده است، مقام ریاست جمهوری را در وجود سالوادور آلنده در اختیار گرفتند. گرچه من کماکان کاملاً به اهمیت و اعتبار آن اظهاریه اعتقاد دارم، با اینهمه تنها برای تأکید بر واقعیت که از هر تزی غنی‌تر و متنوع‌تر است - هر چند این تزا بتوانند اساساً درست باشند و برای تأکید بر گونه‌گونی اشکال، شیوه‌ها و راه‌های انقلاب، امری که لنین در سراسر زندگانی خود برای نمایاندن عرصه وسیع آموزش مارکسیستی از آن سخن گفت، به یادآوری آن می‌پردازم.

اما تجربه شیلی اساساً متشکل از چیزهای دیگری است. اکنون مسلم شده است که طبقه کارگر قادر است که انقلاب را از راهی به‌ثمر رساند، نبرد طبقاتی را تکمیل و ارتقاء بخشد، آتش نبرد را بر روی دشمنان عمده تمرکز دهد، و به شتاب گرفتن دگرگونی‌هایی که در جامعه صورت می‌گیرند کمک نماید، و در نتیجه اکثریت مردم را بدور خود گرد آورد و چنان موانع‌های از قوا بوجود آورد که او را قادر به شکست ارتجاع و بستن دستهای آن نماید.

پلنوم کمیته مرکزی حزب ما در اگوست ۱۹۷۷ بدین نتیجه رسید: تجربه شیلی این نکته را تصدیق می‌کند که پاسخ به این سؤال که «پیروز کیست و مغلوب کدامست» پیش از هر چیز بدان بستگی دارد که چه کسی در منزوی ساختن دیگری از توده‌های مردم موفق است، و این که در مرحله نهایی چه کسی موجبات قدرتمندتر بودن را برای خود فراهم می‌سازد: طبقه کارگر و متحدان آن یا ارتجاع و متحدانش. همه مسایل انقلاب شیلی، چه آنها که حل شدند و چه آنها که لاینحل باقی ماندند، به این سؤال بستگی داشت.

طبقه کارگر و متحدان آن، یعنی جبهه متحد خلق، با احراز از مقام ریاست جمهوری در

انتخابات ۱۹۷۰، هنگامی که اکثریت و تنها یک اکثریت نسبی را بدست آوردند، نخستین گام بسوی قدرت را برداشتند. واقعیت این است که سالوادور آلنده تنها ۳۶٫۳ درصد آراء را که به نسبت از درصد دو کاندیدای دیگر بیشتر بود احراز کرد. این فی‌نفسه مساله بدست آوردن مقام ریاست جمهوری را حل نمی‌کرد. یکی به این دلیل که در شرایطی که هیچ‌یک از کاندیداها از عهده کسب اکثریت مطلق بر نمی‌آمدند، اخذ تصمیم نهایی با پارلمان بود. دوم این که (و این مهم‌ترین نکته است) رقم ۳۶ در صد نشان‌داد که طبقه کارگر و متحدانش ناگزیر می‌باشند که بخشهای اجتماعی تازماری را جلب کنند و چارچوب ائتلاف خود را برای جذب نیروهای دیگری وسعت بخشند تا کاندیدای آنها امکان آن بیابند که مقام ریاست جمهوری را تصاحب کند و دگرگونی‌هایی را که در برنامه جبهه خلق ترسیم شده بود به واقعیت برساند. این امر هنگامی که فاش گردید امپریالیسم و ارتجاع شیلی در صدند تا مانع ریاست جمهوری سالوادور آلنده شوند مبدل به نیازی اضطراری گشت.

این نکته بر تمام احزاب متحد خلق روشن بود و همه آغاز به فعالیت‌های لازم کردند. توده‌های کارگر و دیگر مردم به خیابانها هجوم آوردند. در همه جا کوشش بعمل آمد تا با محافل دموکراتیکی که گرچه به آلنده رای نداده بودند با اینهمه آماده پذیرش پیروزی وی بودند ارتباط و تقاضا مقابل ایجاد شود. این محافل با ملاحظاتی مختلفی برانگیخته شده بودند: بعضی از سنت پشتیبانی از مردمی که اکثریت را بدست آورده بود پیروی می‌کردند، دیگران از مردم که حاضر بیم داشتند؛ اما بیشتر آنها برنامه جبهه متحد خلق را مطابق میل خود یافتند و آلنده را به کاندیداهای نیروهای راست، که دوم شده بودند، ترجیح می‌دادند. در نتیجه اکثریت نسبی عملاً به یک اکثریت مطلق تبدیل گردید. موازنه قوا به نفع اتحاد خلق چرخش یافت و مانع از آن شد که دست راستی‌های منزوی شده انقلاب را در نطفه خفه کنند. حمله مقابل آنها در شکل نظامی خود عمدتاً بدین دلیل شکست خورد که نیروهای راست از نظر سیاسی مغلوب شده بودند.

گزارش پلنوم حزب ما (در اگوست) چنین می‌گوید: پیروزی‌هایی که طرف شصت‌روز، از هنگام انتخابات ریاست جمهوری تا قبول ریاست جمهوری از جانب آلنده بدست آمد، و همچنین موفقیت‌هایی که در خلال تمامی دوران یکساله نخست کسب گردید، از یکسو مدیون حمایت وسیع ملی از هدفهای فوری جنبش خلقی، اجتماع توده‌ها برای نیل به این هدفها، استحکام و یکپارچگی جبهه متحد خلق در موضوعات اساسی در آن دوران بود، و از سوی دیگر مزهون این واقعیت بود که اتحاد خلق در جستجوی سازش و موافقت‌های لازم با دیگر نیروها برآمد و به آنها دست یافت. چنین موافقت‌هایی با دموکرات مسیحی‌ها بدست آمد. یکی از نخستین توافقیها مربوط به تضمین مواد قانون اساسی بود. سپس توافقی درباره یک تغییر بنیادی در

ارتباط با ملی کردن معادن عمده مس حاصل گردید. یاره‌ای از چپ‌روها در داخل و خارج موضعی دکماتیک و حتی ضد کمونیستی گرفتند و احتمال پیروزی مردم شیلی را بدون توسل به اسلحه اساساً منقوی دانستند. دیگران چنین برداشت کردند که پیروزی ما در نتیجه اشتباه راست در ارائه کاندیدای مستقل خود برای انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۷۰ بوده است، - اشتباهی که آنها بسال ۱۹۶۶ نکرده بودند. حقیقت این است که پیروزی خلقی سال ۱۹۷۰ از نبرد سیاسی طولانی و گسترده برای وحدت طبقه کارگر، برای تقاضا مقابل میان سوسیالیستها و کمونیستها، برای وحدت احزاب خلقی و فعالیت متحد وسیع‌ترین محافل دموکراتیک ناشی می‌شد. پیروزی همچنین مدیون مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک بر ضد گرایشهای «چپ» و راست در جنبش خلق، درک صحیح و تعریف سرشت انقلاب شیلی و مراحل آن، فرمولبندی دقیق هدفهای برنامه، و تشخیص هویت دشمنان عمده و شناخت تضادهای اصلی و فرعی در جامعه شیلی بود. تغییر در تناسب قوا بدینال انتخاب آلنده تا حدود وسیعی از یک نبرد مداوم و گسترده، که نه تنها به وحدت وسیع‌ترین بخشهای مردم به گرد اتحاد خلق بلکه به نزدیک‌ساختن آن به دیگر نیروهای اجتماعی و سیاسی مدد رسانده بود، مایه می‌گرفت. دموکراتهای شیلی (مانند اتحاد خلق) طی کارزار انتخاباتی هدفهای مهمی نظیر ملی کردن منابع عمده مس و تکمیل اصلاحات ارضی را پیش کشیده بودند. بسیاری از دموکرات مسیحی‌ها نیز در چارچوب تجربه خودشان به ضرورت دگرگونیهای ریشه‌ای اعتقاد داشتند.

کاندیدای آنها رادمیرو تومیک (Radmiro Tomic) حتی اعلام داشت که سرمایه‌داری فاقد صلاحیت حل مشکلات کشور است. (۲) یا چنین وضعی برای اتحاد خلق و دموکرات مسیحی‌ها امکان پذیر گردید که پس از انتخابات به توافق برسند. تقاضا مقابل را در وسیع‌ترین محافل دموکراتیک پایه گذارند و موازنه قوا را در جهت منافع مردم دگرگون‌سازند.

طبقه کارگر و مردم بسختی کار کردند، ابتکارهای خلاق بکار بردند و به مبارزه‌ای فداکارانه برای توفیق حکومت خلق و اجرای برنامه آن دست یازیدند. توده‌های کارگر، جوانان، زنان و روشنفکران در تلاشهای حرفه‌ای خود، در سازماندهی نظم نو، در توزیع غذا، که در آن هنگام دچار کمبود بود، و در ستیز با هجوم ارتجاع نقشی قهرمانانه ایفا کردند. یکبار دیگر انقلاب نشان‌داد که چگونه به رهاساختن ذخایر عظیم انرژی خلاق کمک می‌نماید، و نیز نشان داد که مردم قادر به خنثی‌ترین اقدامات برای یک آینده بهتر می‌باشند. میلیونها زن و مرد شیلی برای این مقصود تا پایان راه مجاهدت کردند.

همه می‌دانند که هر انقلابی با خطر ضد انقلاب و کوششهای آن برای جبران شکست خود روبرو است؛ بویژه آنگاه که انقلابیها ابتکار عمل را از دست بدهند، آنگاه که انقلاب از پیشروی باز ایستد و به موضعی

دفاعی گرفتار آید، و هنگامیکه تناسب قوا در راستای منافع دشمنان انقلاب دگرگون شود. در شیلی این امر پس از چرخش‌های مثبت در جنبش خلق و تغییرات وسیع دموکراتیک، پس از یک دوران موفقیت و پیشرفت - در دوره‌ای که سیاست حکومت خلق برخوردار از پشتیبانی قابل ملاحظه توده‌ها بود - روی داد. موفقیت تحت تأثیر عوامل متعددی دگرگون گردید. بعضی از این عوامل - مانند نرخ فوق‌العاده زیاد کالاهای وارداتی و سقوط قابل توجه از کنترل حکومت خلق بودند. این عوامل و بویژه برنامه‌های دشمن که هنوز نهایت کوشش خود را بکار می‌برد بنحوی عینی سخت فرساینده بودند. اما مساله اساسی برای ما انقلابیها این است که دلایل ریشه‌دار شکست مردم را تحلیل کنیم و اشتباهات خود را که به امپریالیسم و ارتجاع امکان داد به هدف‌هایشان برسند مورد مطالعه قرار دهیم.

اتحاد خلق در آن هنگام - همچنان که امروز - نیروهایی را در صف خود جای میداد که در ماهیت اجتماعیشان متفاوت بودند و ایدئولوژیهای گوناگون داشتند: مارکسیستها، خردگرایان و مسیحی‌ها. این یک عامل مثبت بوده است و هم‌اکنون نیز چنین است. و بازتاب ائتلاف وسیعی است که برگرد طبقه کارگر صورت گرفته است. قدرت مردم در وحدت چنین ائتلافی نهفته است. اما این وحدت برای اینکه مستحکم باشد باید بر یک برنامه مشترک و همچنین رهبری سیاسی واحد و صحیح، که رهبری طبقه کارگر اساسی‌ترین صورت آن است، استوار باشد، تا آنجا که یک چنین رهبری تأمین بود، و تا آنجا که مبارزه‌ای قاطع برای تحقق برنامه انجام می‌گرفت همه چیز مجموعاً خوب پیش می‌رفت. از زمانی که این الزامها تنها به شکلی نیمه تمام برآورده شدند، همه چیز آغاز به از هم پاشیدن کرد.

ما شرکت کنندگان در جنبش خلق با یکدیگر در تمامی امور توافق نداشتیم. هم‌زمان با آغاز مشکلات برای انقلاب، وحدت برنامه و عمل مبدل به امری پیش از پیش حیاتی گردید. اما این دقیقاً هنگامی بود که اختلافات روبه‌حدت گذارد. درون جبهه متحد خلق، اختلافات بر روی یک سلسله مسایل آغاز به رشد کرد و این درگیریها سیاست وحدت تمامی مردم حول طبقه کارگر را به مخاطره افکند. نتیجه این که نیروی واقعی روند نادیده گرفته شد، برنامه تدریجاً برای خود را از دست داد. بجای یکبار گرفتن همه نیروهای جبهه خلق در جهت وارد آوردن ضربه قطعی به امپریالیسم، انحصارها، والیکارشی مالکان، نبردی بر ضد قشرهای متوسط آغاز گردید. قشرهایی که ما بخشی از آنها را بسوی خود جلب کرده بودیم، و بخش دیگر را در مرحله آغازین خنثی کرده بودیم. ارتجاع زمانی قادر به افزایش هجوم خود گردید که - عمدتاً بنا به اشتباهات رهبری سیاسی - از عهده خروج از انزوایش برآمد و همراه با این قشرهای متوسط جبهه‌ای را برپا داشت و نفوذ خود را حتی به گروه‌هایی از طبقه کارگر گسترش داد. همه نتوانستند دریابند که قدرت حکومت و اتحاد خلق در این

# جبهه متحد ضد امپریالیستی

بقیه از صفحه ۱

فراخوان لنین برای پشتیبانی از جنبش‌های رهایی‌بخش بورژوا-دموکراتیک در کشورهای تحت ستم یا مخالفت کسانی روبرو شد که عقیده داشتند توان (پتانسیل) انقلابی جنبش رهایی‌بخش ملی به‌تمام رسیده است. برای نمونه، در «پیش‌نویس اولیه تزا» درباره‌ی مسایل ملی و مستعمراتی» که ی. پروبروژانسکی در ژوئن ۱۹۲۰ برای لنین فرستاد، اشتباهات اساسی وجود داشت. پروبروژانسکی، با بهره‌گیری از نظریات تروتسکی مدعی شد که «اشتباها خواهد بود اگر اهمیت انقلابی قیام‌های ملی در مستعمرات را بیش‌از اندازه ارزیابی کنیم»، و سپس استدلال می‌کرد که جنبش رهایی‌بخش ملی خلقهای تحت‌ستم فاقد دورنمای انقلابی است. پروبروژانسکی نوشت، در کشورهای از لحاظ اقتصادی عقب‌مانده «بورژوازی تجاری و قشر بالایی روشنفکران می‌کوشند مساله ملی را تقریباً بهمان ترتیب حل کنند که در دوره شکل‌بندی دولت‌های ملی-بورژوازی حل شد و بدین ترتیب به نمایندگان ناسیونالیسم منحط تبدیل می‌شوند که محکوم به مرگ است....»

طبیعی است که، نتیجه‌گیریهای عملی پروبروژانسکی برای امر تشکیل جبهه متحد ضد امپریالیستی زیان‌آور بود. پروبروژانسکی عقیده داشت، پرولتاریای جمهوری‌های شوروی باید بمثابة «گورکن ناسیونالیسم» در کشورهای عقب‌مانده عمل کند. لنین و کمیته‌ها با چنین نظریاتی مخالف بودند و پیشنهاد می‌کردند با توجه به شرایط موجود «در شرق انقلابی و ناسیونالیست»، باید مبارزه رهایی‌بخش خلقهای تحت‌ستم را به‌جای ضد امپریالیستی هدایت کرد و خصلت قاطع‌تری بدان بخشید.

کمیته‌ها با بهره‌گیری از رهنمود لنین، یکی از وظایف اصلی کمونیستها را در راه ایجاد جبهه متحد ضد امپریالیستی تأسیس سازمان‌های توده‌ای ملی-انقلابی غیر حزبی تعیین کرد. لنین عقیده داشت، وظیفه احزاب کمونیست و عناصری که تشکیل چنین احزابی را تدارک می‌بینند، همین کار است و تأکید می‌کرد که کمونیستها باید بدون تأخیر به این وظیفه بپردازند. (۱) ولی نباید انتظار داشت که «هسته‌های کمونیستی» در سازمان‌های «غیرحزبی» ملی-انقلابی این سازمان‌ها را به سازمان‌های کمونیستی تبدیل کنند، بلکه هدف انقلابی‌تر کردن این سازمانها با تحکیم پیشاهنگ کمونیست است.

لنین عقیده داشت کمونیست‌های شرق با همان وظایفی روبرو هستند که حزب بلشویک زمانیکه مردم روسیه را زیر درفش پرولتاریا گرد آورد، روبرو بود. آنها باید توده‌های زحمتکش کشورهای عقب‌مانده را برای مبارزه با امپریالیسم و ستم قرون وسطایی بگرد پرولتاریای جهانی جمع کنند. لنین این نظریات خود را در کنگره سوم کمیته‌ها و تزه‌ای آن «وضع جهانی و وظایف» بسط داد. (۲)

کوششهای لنین در رابطه با تئوری انقلابات ملی-مستعمراتی سبب شد که جنبش کمونیستی جهانی خط‌مشی سیاسی واحدی در این رابطه اتخاذ کند. خط‌مشی ایجاد جبهه متحد کارگران در غرب و کوشش در راه تشکیل جبهه متحد ضد امپریالیستی در شرق پیوند تنگاتنگی با یکدیگر دارند و مکمل هم می‌باشند. این تئوری در کنگره چهارم کمیته‌ها بشکل دقیقی فرمولبندی شد. این دو پدیده جوانب متفاوت یک مثنی می‌باشند که با کاربرد آن سرگردگی (هرمونی) پرولتاریا و نقش رهبری حزب پیشاهنگ آن از طریق مبارزه پیکیر و روزمره در چارچوب جبهه متحد، تأمین می‌شود. در این رابطه باید یادآور شویم که بنا به این تئوری لنینی تأمین سرگردگی (هرمونی) طبقه کارگر شرط اولیه تأسیس چنین جبهه‌ای نیست.

کنگره چهارم براساس آموزش لنین سندی با عنوان «مساله شرق» تزا» تصویب کرد، که دارای اهمیت تاریخی بزرگی است. در این سند به اصول جبهه متحد موافق شرایط کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره شکل مشخص (کنکرت) بقیه در صفحه ۵

واقعیت نهفته است که این اتحاد برنامه مستقل خودش، یعنی یک مبنای استراتژیک برای رهبری سیاسی صحیح را دارد. هنگامی که این خط درست پیروز گردید، مردم قدرت منزوی ساختن و شکست دشمنان را یافتند. اما زمانی که فاصله گرفتن از برنامه مشترک در واقع به برنامه دیگری منجر شد، اختلافات بر سر موضوعات اصلی، فعالیت حکومت و اتحاد خلق را به شدت با مانع روبرو ساخت. این به‌هنگامی بود که موفقیت به سرعت آغاز و خاتم کرد، چیزی که به کودتا انجامید.

۱ - این مقاله نخستین بار در (World Marxist Review)، ژانویه ۱۹۷۸، بجاپ رسید. لویی کورولان دبیر کل حزب

ادامه دارد

## پایه‌های کشاورزی...

بقیه از صفحه ۱

تولید مواد اولیه و صنعت تبدیل مواد

درمقیاسی که اقتصاد جهانی سرمایه‌داری گسترش می‌یافت، بین‌المللی شدن قلمرو آن برای فراهم کردن مواد اولیه توسعه می‌یافت و نیازهای مراکز صنعتی به صادرات و واردات مواد اولیه بی‌چون و چرا فزونی می‌گرفت. پس از جنگ دوم جهانی، این گرایش مشخصه‌های ویژه گوناگونی کسب کرد که در جای خود باید آنرا نتیجه روند گسترش بی‌سابقه و شدیداً متضاد شاخه‌های کلیدی تولید صنعتی کشورهای پیشرفته باختر و در راه رشد دانست.

تغییرات ژرف در ساختار تبدیل مواد رو ی سایر شاخه‌های تولید مادی اثر نهاده و موجب شده است که قبل از هر چیز آهنک رشد در تمامی بنیاد مواد اولیه بطور نسبی کند گردد و گرایش‌های متعددی در زمینه گسترش کشاورزی و صنایع معدنی بوجود آید. (جدول شماره ۱)

تولید مواد اولیه و کالاهای اساساً کشاورزی در کشورهای غیرسوسیالیست در طی سال‌های مورد بحث ۲۰۱۵ باز فزونی یافته است. هرچند این افزایش بطور متوسط بالاتر از پیش از جنگ است، اما به شدت خصوصیتی بی‌قاعده و ناپایگیز دارد. چنانکه از نیمه اول سال‌های پنجاه تا آغاز سال‌های شصت، میزان فزونی آن خیلی پایین‌تر از سطح رشد جمعیت بود. در صورتی که در مجموع در طی دهه‌های مورد نظر این فزاینده کمی بالاتر از سطح یادشده است. از ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ رشد متوسط سالیانه تولید کشاورزی و مواد اولیه نسبت به هر فرد ار. درصد در مقابل ۳٫۴ درصد برای صنعت مواد بوده است.

### جدول شماره ۱

پویایی تولید مواد اولیه و محصولات کشاورزی و کالاهای صنعت تبدیل مواد در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری

شاخص‌های	۱۹۵۳	۱۹۶۳	۱۹۷۴	۱۹۷۴
تولید مواد اولیه و محصولات کشاورزی.....	۱۴۵	۱۱۵	۱۲۹	۲۱۵
<b>تولید کالاهای صنعت</b>				
تبدیل مواد.....	۲۰۷	۱۶۱	۱۸۳	۶۱۰
رشد جمعیت	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۷	۱۸۷
<b>آهنک‌های متوسط سالیانه</b>				
تولید مواد اولیه و محصولات کشاورزی.....	۲/۵	۱/۴	۲/۳	۲/۱
<b>تولید کالاهای صنعت</b>				
تبدیل مواد.....	۴/۹۵	۴/۹	۵/۶	۵/۱۵
رشد جمعیت.....	۱/۲۵	۲/۰	۲/۲	۱/۷۵

۱- مبنای محاسبه و ارزیابی

فعل و افعالات مورد بحث باعث گردید که نقش مواد اولیه و محصولات کشاورزی در تولید کل محصول اجتماعی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری تضعیف گردد. اگر در آستانه جنگ سهم مواد و فرآورده‌های یادشده در محصول ناخالص داخلی تمام کشورهای دنیای سرمایه‌داری ۸ تا ۶ درصد پایین‌تر از سهم صنعت تبدیل مواد بود، مقارن اواسط سال‌های هفتاد این نسبت ۱۰:۳۲ بوده است.

این واقعیت نشان میدهد که چگونه در یک دوره تاریخی بسیار کوتاه در تولید مادی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری نوسازی اساسی صورت گرفته است. این داده‌ها هنوز مستلزم تحلیل بسیار ژرفانه، مخصوصاً اگر در نظر گیریم که تشدید ناگهانی پدیده‌های بحران در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در سال‌های اخیر بوجی تلاش‌های نظام سرمایه‌داری انحصارگر دولتی را در حل مسایل بسیار حاد اقتصادی و اجتماعی که خود موجب آن است، نشان می‌دهد و ناپسامانی و بحران فزاینده در روابط اقتصادی دولتهای پیشرفته سرمایه‌داری و کشورهای در راه رشد را عیان می‌سازد.

این وقایع خصلت درست و موجه مبارزه اغلب کشورهای در راه رشد را برای بی‌افکندن سریع پایه‌های صنعتی اقتصاد ملی‌شان نمایان می‌سازد. کشورهای مذکور تنها بایستی چنین صنعتی می‌توانند با استعمارگران نو به مقابله برخیزند و خود را از حلقه کشورهای تولید کننده مواد اولیه و محصولات کشاورزی که باعث وابستگی آبدی‌شان به سیستم اقتصادی سرمایه‌داری می‌گردد واره‌اند. بدیهی است که کشورهای رهایی یافته با استفاده از تناسب کنونی نیروها در سطح جهانی می‌توانند در مقابل امرونی‌های امپریالیستی مقاومت نمایند و خواستار استقرار روابط اقتصادی عادلانه و مبتنی بر برابری حقوق باشند.

به یقین تولید مواد اولیه و محصولات کشاورزی در قلمرو پیشین مستعمراتی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در رقم‌های مطلق فزونی خواهد یافت.

طبق همه احتمالات، آهنک‌های رشد مواد یاد شده نه در عین حال بطور منطقی از پیشرفت صنعت تبدیل مواد عقب می‌ماند، در آینده قابل پیش‌بینی اندکی از میزان رشد جمعیت پیشی خواهد گرفت. این گرایش، روند کاهش نسبی نقش مواد اولیه را در تولید مادی که برای رشد نیروهای مولده امری طبیعی است، منعکس می‌سازد.

انگلس با گسترش اصل مارکس درباره گرایش به پایین آمدن نرخ سود تصریح می‌کند: «سهم ارزشی که از مواد اولیه و کمکی حاصل می‌شود، ضرورتاً باید با (افزایش) بهره‌وری کار کاهش یابد...» (۱)

درصد افزایش تولید مواد اولیه و محصولات کشاورزی در سال‌های شصت و آغاز سال‌های هفتاد بطور متوسط برابر با ۲۹ درصد افزایش تولید درصنایع تبدیل بود. به عقیده ما، این نرابطه، در عین نشان دادن گرایش‌های عینی، امکان این گمان زنی‌ها را می‌دهد که در حدود آغاز سال‌های هشتاد کالاهای گروه دوم حداقل به میزان چهار برابر گروه نخست (به ارزشی که بر اساس قیمت‌های حساب شده) خواهد رسید. این گمان زنی بارشد تولید صنعتی محصولات مصنوعی جانشین قوت و اعتبار می‌یابد.

در عین حال تحلیل گرایش‌های آتی رشد اقتصاد جهانی نشان می‌دهد، که میزان تقاضا نسبت به مواد اولیه و موادی که منابع آن‌ها نامحدود نیستند، مدام افزایش می‌یابد. این امر موجب میشود که مبارزه امپریالیستی سرسختانه‌ای به منظور انحصاری کردن و تقسیم دوباره منابع این مواد درگیر شود؛ مبارزه‌ای که یکی از نتایج آن در سال‌های اخیر تشدید بی‌سابقه مسایلی است که در حوض و حوض مواد اولیه و محصولات کشاورزی در اقتصاد جهانی نظام سرمایه‌داری جریان دارد.

مهم‌ترین حجم تولید جهانی مواد اولیه تجاری به کشاورزی تعلق دارد. طبق آمار سازمان ملل متحد در پایان سال‌های پنجاه، محصولات کشاورزی بیش از چهار پنجم (که ۳/۴ آن مواد غذایی است) و فرآورده‌های صنایع معدنی کمتر از یک پنجم مجموع این محصولات (۱۷ درصد در ۱۹۵۸) را تشکیل می‌دهند.

باختر از ۱۹۳۸ تا ۱۹۷۴ در مجموع به نسبت ۳۷ نفت و گاز ۸٫۶ افزایش یافته است. تحلیل رشد اقتصادی دوران پس از جنگ سالک صنعتی سرمایه‌داری و کشورهای جهان سوم مارا به این نتیجه می‌رساند که نقش مواد اولیه معدنی در دنیای غیرسوسیالیست ناگزیر فزونی خواهد یافت.

در دهه‌های اخیر در توزیع تولید صنعت استخراج بین دو گروه از کشورهای وابسته به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری تغییرات مهمی رویداده است (جدول شماره ۲)

قبل از هر چیز، عدم تناسب در تولید مواد اولیه معدنی به شدت فزونی یافته است. در آستانه جنگ دوم جهانی، تولید این مواد به میزان و حتی بیشتر در آمریکای شمالی و اروپای باختری متمرکز بود. به بیان دیگر صنعت تبدیل مواد و صنعت انرژی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به ویژه به مواد اولیه‌ای تکیه داشت که در مراکز صنعتی آنها تولید میشد. اما در طی جنگ دوم جهانی و در سال‌های نخست پس از جنگ نقش سرزمین‌های پیرامون برای تهیه این مواد فزونی می‌گیرد. چنانکه از ۱۹۳۸ تا ۱۹۵۳ کمیت و حجم مواد اولیه معدنی استخراجی در این کشورها بیش از ۲۳ افزایش یافت؛ در صورتی که فزونی آنها در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به مقیاس یک بر ده بود. از آن پس، این گرایش شدت فراوانی یافت. از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۴ افزایش متوسط سالیانه تولید صنعت استخراج در کشورهای جهان سوم ۸٫۴ درصد و در مراکز صنعتی سرمایه‌داری ۲٫۱ درصد بود.

بدین شکل رفته رفته سهم کشورهای در راه رشد در استخراج کل مواد اولیه معدنی جهان غیرسوسیالیست به میزان ۲۶٫۵ افزایش یافت و از ۱۷ درصد در ۱۹۳۸ به ۴۵ درصد در ۱۹۷۴ رسید. البته بخشی از مواد اولیه بوسیله کشورهای در راه رشد برای رفع نیازهای ویژه‌شان بصرف رسیده است، ولی سهم عمده این تولید همواره برای صادر کردن به کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری اختصاص داشته است.

این داوری کاملاً بجاست که مراکز صنعتی باختر، حتی در صورت پایین آمدن نسبی سهم صنعت استخراج در حجم تولید صنعتی جهان غیرسوسیالیست (از ۱۳ درصد در ۱۹۳۸ به ۶٫۷ درصد در ۱۹۷۴)، بیش از پیش به مواد معدنی کشورهای جهان سوم نیازمند خواهند بود. به ویژه این که در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تعدادی از مواد اولیه سهل‌الوصول پایان رسیده ولی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین مواد زیرزمینی قابل ملاحظه‌ای وجود دارد که از لحاظ اقتصادی بسیار سودآورند. بر این اساس، می‌توان پیش‌بینی کرد که در اواسط سال‌های هشتاد، سهم جهان سوم در صنعت استخراج اقتصاد جهانی سرمایه‌داری به میزان ۳ خواهد رسید.

این روند باروشنی ویژه‌ای در بخش استخراج نفت و گاز پدیدار شده که در ۱۹۷۴ بیش از ۵۵ درصد حجم تولید صنعت استخراج جهان را تشکیل می‌دهد. تولید نفت و گاز که به نسبت ۴٫۲ در کشورهای پیشرفته صنعتی و ۲۶ در کشورهای نوپای ملی رشد یافته، از ۱۹۳۸ به میزان ۸٫۷ افزایش یافته است. ارقام زیر گویایی ویژه‌ای دارد: در پایان سال‌های سی تقریباً چهار پنجم نفت و گاز در کشورهای گروه نخست، بطور عمده در ایالات متحده استخراج می‌شد، حال آنکه سهم این گروه در اواسط سال‌های ۷۰ از دویز پنجم بیشتر نبود.

امکانات مراکز صنعتی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در تهیه مواد مورد نیاز با وسایل خاص‌شان پیوسته کاهش می‌یابد. این یک عامل عینی مهمی است که به گسترش روابط اقتصادی بین کشورهای پیشرفته صنعتی و کشورهای تولید کننده مواد اولیه یاری می‌رساند. اما نیت انحصارات در بهره‌برداری از تقسیم بین‌المللی کار به سود منافع آزمندانۀ خود ناگزیر موجب میشود که مسایل مربوط به تهیه مواد مورد نیاز مراکز صنعتی جهان سرمایه‌داری از منابع معدنی تشدید یابد.

یادداشت:

۱- مارکس، سرمایه، کتاب سوم، جلد ۱، پاریس،

۱۹۷۴ صفحه ۲۷۴

### جدول شماره ۲

پویایی تولید صنعت استخراج کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و کشورهای در راه رشد

کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری	۱۹۳۸	۱۹۴۳	۱۹۵۳	۱۹۶۳	۱۹۷۴	کشورهای در راه رشد	۱۹۳۸	۱۹۴۳	۱۹۵۳	۱۹۶۳	۱۹۷۴
تمام رشته‌ها.....	۱۰۰	۱۵۰	۱۸۵	۲۳۰	۲۳۰	۱۰۰	۱۰۰	۲۳۵	۵۵۶	۱۲۸۰	۲۶۰۰
رشته نفت و گاز.....	۱۰۰	۲۱۵	۲۸۰	۴۲۵	۴۲۵	۱۰۰	۱۰۰	۳۵۰	۱۰۰۰	۲۶۰۰	۲۶۰۰
<b>میزان سهم گروه کشورها در صنعت استخراج ۱/۰</b>											
تمام رشته‌ها.....	۸۳	۸۰	۶۸	۵۵	۵۵	۱۷	۲۰	۳۲	۴۵	۴۵	۴۵
رشته نفت و گاز.....	۷۹	۷۰	۵۱	۴۰	۴۰	۲۱	۳۰	۴۹	۶۰	۶۰	۶۰
<b>میزان سهم در تولید کلی صنعت استخراج (۱/۰)</b>											
نفت و گاز.....	۲۴	۳۳	۳۵	۴۰	۴۰	۴۰	۵۸	۷۱	۷۵	۷۵	۷۵
وسایل گونه‌های مواد اولیه معدنی	۷۶	۶۷	۶۵	۶۰	۶۰	۶۰	۴۲	۲۹	۲۵	۲۵	۲۵

۱- کمیت‌ها و حجم‌های تولید.

۲- جمع برای مجموع اقتصاد جهانی باختر = ۱۰۰٪



# «چای و گپ و سیاست» تقلبی هم به بازار آمد!

در کشور ما زبانی که ناشران به نویسندگان می‌رسانند، تنها زبان مادی نیست. از آنجا که ما مدت‌هاست جماعت ناشر را می‌شناسیم و از این امام‌زاده انتظار معجزه امانت و صداقت نداریم، دندان‌طمع را کنده‌ایم و آب‌پاکی بردست خود ریخته‌ایم. آنها هم ما را می‌شناسند و دندان ما را شمرده‌اند و میدانند که هر قدر هم که در «جهاندن اسب فصاحت در میدان بلاغت» تیز تک باشیم، در عرصه کار و کاسبی و مادیات کمیت‌مان سخت لنگ است، هر کار دلشان می‌خواهد میکنند. کتابهای ما را با اجازه و بی‌اجازه، با اطلاع و بی‌اطلاع، با قرارداد و بی‌قرارداد پارها و پارها چاپ میکنند و به قیمت خون‌مرحوم ابوی‌شان می‌فروشند و پیشیزی هم نم‌پس نمیدهند و در این میان تنها لمن و نفرین خواننده ناآگاه نصیب ما میشود که به اشتباه می‌اندیشد ماینز کیسه‌ای به وسعت آرز ناشران دوخته‌ایم و به غلط تصور میکند که ما را هم از این نمند کلاهی است!

گفتیم که زبان، تنها زبان مادی نیست که زبان مادی کوچک‌است و زبان معنوی بزرگ. و لطمه و صدمه آن عظیم و جبرانش دشوار.

مثلا نویسنده‌ای به هر عملت مایل نیست کتابی را که یک‌بار چاپ کرده، بار دیگر به همان صورت چاپ کند، می‌خواهد در آن دستی برد و تغییری بدهد و تجدید نظری کند.

اما ناشری که یک‌بار کتاب را چاپ کرده (و یا حتی هرگز چاپ نکرده) آن را ملک مطلق خود میدانند و نویسنده را داخل آدم‌هم حساب نمیکنند که به او اطلاعی بدهد و از او اجازه‌ای بگیرد، و علیرغم خواست و میل نویسنده، آن را بارها و بارها چاپ میکنند. و نویسنده به جهنم، که ناشران این «کاسبان روشنفکر» و «تاجران معنویت» حتی حدود و حقوق صنفی یکدیگر را نیز، که هر بقال و قصاصی خود را موظف به رعایت آن میدانند، مراعات نمیکنند و کتابهای همدیگر را «قاچاقی» و «دزدکی» به شیوه افسس، که در حقیقت «تبع در کف زنگی مست» است چاپ می‌زنند.

این بار اولی نیست که بلا بر سر من نازل میشود، اما بار اولی است که به سبکی جدید و نوظهور نازل میشود و بقول معروف: «این جورش را دیگر ندیده بودیم!»

جزوه «چای و گپ و سیاست» را که حاوی نوشته‌های طنز آمیزی درباره رویدادهای سیاسی و اجتماعی «بین ما قبل از پیروزی انقلاب» اندکی هم پس از آن است، ناشری با تاخیر و کهنه شدن بسیاری از مطالب آن چاپ کرد. پس از چاپ آن را مرور کردم و چون دیدم که برخی مطالب دیگر کهنه شده و برخی مطالب رادیگران چندان تکرار کرده‌اند که سخت به ابتدال گرائیده و برخی دیگر از موضوعها هم با تلقی امروز من از جریانها و رخدادهای همین‌مان متناسب نیست و ممکن است بهانه سوء استفاده مخالفان و منافقان و معاندان انقلاب اسلامی ایران، از پس مانده‌های رژیم بگیر تابورژواک‌ها و چاپ‌ها و افراطیون و کاسه‌های داغتر از آتش، شود، از ناشر خواهش کردم پیه زبان مالی را به تن خود بمالد و آن مطالب را حذف کند و مطالب تازه‌تری را به جایش بگذارد که خواننده هم زیاد مغبون نشود.

و ناشر هم چنین کرد و کتاب همین روزها بوسیله انتشارات نیل منتشر میشود.

اما در این میان شیر پاک‌خورده‌ای، نسخه‌ای از کتاب را از چاپخانه میدزد و چاپ میزند و پخش میکند.

ناشری که چنین کرده فقط سودجو و سوء استفاده‌چی نیست، دشمنی بدخواه و رذل است. زیرا مطالبی را که من قابل انتشار ندانسته و پاره کرده و دور ریخته‌ام، دزدانه و رذیلاانه برداشته و چاپ زده و به نام من به خواننده قالب کرده. یعنی هم با حیثیت من بازی کرده‌است و هم خواننده را فریب داده. اگر موضوع بر سر نوشته‌های دیگر من بود، سخن نمیگفتیم و اعتنائی نمیکردم. اما در این مرحله حساس مبارزه با امپریالیسم نوکران داخلی‌اش، که هر کس که برآستی انقلابی است و ریگی به کفشش نیست، در حط انقلاب خلق، خط وحدت، خط امام است و مبارزه قلمی و قدمی من هم در گذشته و حال نشان میدهد که در همین صراط سستیم طی طریق میکنم، به پیچوجبه مایل نیستم برای خواننده‌ای ساده‌دل این داوری شتاب‌زده پیش آید که مرا نیز با مخالفان و منافقان و معاندان انقلاب، خدای ناکرده، به یک‌جوال بریزد، و به هیچ‌رو نمیخواهم دشمنان انقلاب آگاهانه و از سر بدبختی حتی از یک کلمه من به سود نیات پلید خود سوءاستفاده کنند.

در هر حال، از خوانندگان عزیز، برادرانه تمنا دارم اگر خواستند لطف کنند و «چای و گپ و سیاست» را بخردند و بخوانند، دقت کنند و مراقب باشند که کالای بدل و تقلبی و قاچاقی بجای کالای اصلی، به آنان فروخته نشود. و از دوستان کتاب‌فروش نیز تقاضا دارم این کالای حرام را نخرند و نفرشند. نشانه نسخه اصلی این است که نام و نشان ناشر (انتشارات نیل) را دارد و بوسیله آن مؤسسه یا ناشران معتبر دیگر توزیع میشود و نویسنده

# هوشنگ پور کریم راه‌حل‌های واقع‌بینانه مشکلات کشاورزی و مسائل روستائی ایران

(۳)

## بخش اول: مسئله مالکیت بر وسائل تولید

گفته شد که حل مسئله مالکیت بر وسائل تولید کشاورزی ناچار باید با کوتاه کردن دست زمین‌داران و سرمایه‌گذاران غارتگر بزرگ ارضی و اعاده حقوق تضییع شده تولیدکنندگان خرده‌پا و بقیه زحمتکشان روستائی همراه باشد. در نتیجه، در واحد های بزرگ و دارای تاسیسات بنیادی مدرن، نظیر واحدهای «کشت و صنعت» در اراضی زیرسدها و شرکت‌های بزرگ زراعی و دامپروری، بعد از مصادره تاسیسات سرمایه‌گذاران بزرگ ارضی، مالکیت عمومی تسجیل می‌شود و سازماندهی امور تولید بر اساس اصول شورائی و با حمایت از زحمتکشان آن واحدها و در انطباق با مصلحت عمومی مملکت صورت می‌پذیرد. اما در واحدهای کشاورزی فاقد تاسیسات بنیادی، خلع‌ید از ملاکان و سرمایه‌گذاران بزرگ ارضی باید با تقسیم زمین همراه باشد به طوری که هر یک از خانوارهای دهقانی قلمه زمین مشخصی را متصرف شوند و تحت حمایت دولت اقتصاد خرده‌مالکی خود را اداره کنند و حتی الاسکان، به صورت داوطلبانه، در تعاونیها به هم بپیوندند. طبعاً، حداقل مقدار زمین کافی برای معاش یک خانوار که در چنین واحدهائی به دهقانان واگذار می‌شود، در نواحی گوناگون کشور به نسبت حاصلخشی خاک هر ناحیه تفاوت دارد و به نظر می‌رسد که مساحت زمین کافی برای معاش یک خانوار بین سه تا هشت هکتار در نوسان باشد. بنابراین، با مقایسه سطح اراضی دایر کشاورزی در مملکت و حجم خانوارهای روستائی، هنوز توده کثیری از روستائیان باقی می‌مانند که از زمین و بقیه وسائل تولید کشاورزی به‌دلایل زیر محروم خواهند بود.

زیرا که برای سه و نیم میلیون خانوار روستائی در ایران فقط در حدود ده میلیون هکتار اراضی دایر وجود دارد که تازه قریب به دوسوم این اراضی دیم‌است. مثلاً در سال ۱۳۵۳، از ۱۰۴۲۰۰۰ هکتار اراضی کشاورزی (اعم از غلات، نباتات علوفه‌ای، محصولات دائمی شمر و غیر شمر و سایر محصولات سالانه)، فقط ۴۹۵۰۰۰ هکتار اراضی آبی و بقیه، یعنی ۶۳۶۷۰۰۰ هکتار، اراضی دیم بودند (نتایج آمار کشاورزی، شماره سلسل ۷۲۲). در حالی که در همان سال جمعیت روستائی کشور در حدود سه میلیون و سیصد هزار خانوار برآورد شده بود. از همین آمار، با توجه به محرومیت تولیدکنندگان خرده‌پا از فنون و تجهیزات جدید کشاورزی، به خوبی پیداست که چه نسبت غیر کافی بین سطح اراضی زیر کشت و حجم جمعیت روستائی وجود دارد. طبعاً، از سال ۱۳۵۳ به بعد، بازم طی چند سال آخر خاکمیت ضدملی وضد-دموکراتیک در ایران، چنان‌که آمار و مشهودات نشان می‌دهند، آهنگ توسعه اراضی زیر کشت، با محاسبه زمین‌های نوآباد زیر سدها، از آهنگ رشد جمعیت روستائی سخت عقب مانده است. طی این آخرین سالهای فلاکت‌بار، مقداری از اراضی دایر متعلق به دهقانان کم‌زمین و تولیدکنندگان خرده‌پا به‌عللی و از جمله به‌علت خرابی قنات‌ها و فقدان الزامات فنی و محرومیت از کمکهای ممکن دولتی به اراضی‌بایر تبدیل شدند. در نتیجه، دهقانان و خرده-مالکان این اراضی، عملاً به توده عظیم «مزدوران» روستائی افزوده شدند که آنان را از قدیم در نواحی گوناگون ایران «خشک‌نشین» یا «خوش‌نشین» یا «آفتاب‌نشین» و یا «گوشه‌نشین» می‌نامیدند. حکومت سرنگون شده وابسته به امپریالیسم که به‌علت ماهیت راه رشد سرمایه‌داری که در پیش گرفته بود از هیچ کمکی به زمین‌داران و سرمایه‌داران بزرگ ارضی خودی و بیگانه دریغ نداشت، ابتدائی‌ترین وظایف خود را در قبال تولیدکنندگان خرده‌پا و بقیه زحمتکشان‌ده و ایل به فراموشی سپرده بود و در عین حال تقصیقاتی نیز عمدتاً برای آنان ایجاد می‌کرد تا از یک طرف زمینه رسوخ بیشتر مناسبات سرمایه‌داری در جامعه روستائی را به‌زبان تولیدکنندگان خرده‌پا و اقتصاد دهقانی فراهم کند و از طرفی دیگر با توده عظیم آوارگان روستائی، که به شهرها سوق می‌داد، نیروی کار ارزانی را در اختیار صاحبان صنایع وابسته مونتاز و بقیه سرمایه‌داران بزرگ وابسته به انحصارات جهانی قرار دهد.

به هر حال، اکنون که جمهوری اسلامی ایران مصمم به حل مسائل کشاورزی است که در راس آن حل مسئله مالکیت بر وسائل تولید قرار دارد، نمی‌توان در مقابل هزارها هکتار اراضی سابقاً دایر و یا در مقابل صدها هزار هکتار اراضی موات ولی قابل احیاء بی‌تفاوت ماند. زیرا اراضی دایر در واحدهای موجود تولید کشاورزی، اعم از آن‌که با مالکیت عمومی بر وسائل تولید، و یا به صورت اقتصاد مستقل خرده‌مالکی و یا تعاونیهای مرکب از خرده‌مالکان بهره‌بردار شوند، قدرت جذب همه زحمتکشان محروم روستائی را ندارند. حتی اگر تا این حد خوشبین باشیم که طی همین دو سه

فقط نسخه‌هایی را معتبر و متعلق بخود میدانند که آرم انتشارات نیل را داشته‌باشد. البته مرتکبان این دزدی آشکار و سوءاستفاده دزدانه در مراجع قانونی تعقیب خواهد شد. فریدون تنکابنی (۱۳۵۸/۱۰/۳)

سال آینده، با رشد صنایع در سیر ملی و مستقل از سرمایه انحصارات جهانی، نیمی از این محرومان جذب خواهند شد، هنوز جذب نیمی دیگر از آنان تا مدت‌ها به‌عبد رسته‌های کشاورزی باقی خواهد ماند. در این صورت باید هر چه زودتر قسمت معقولی از بودجه عمومی کشور را برای سرمایه‌گذاری در رشته‌های کشاورزی و از جمله به منظور احیاء اراضی بایر و موات اختصاص داد. ولی مصرف‌ناگزیر چنین بودجه‌ای، صرف نظر از این که چه مقدار باشد و یا در چه مناطقی برای حفر چاه عمیق یا نیمه عمیق و یا برای ایجاد شبکه‌های آبیاری و احداث سد و یا برای مرمت و احیاء قنات‌ها و از این قبیل به مصرف برسد، از یک لحاظ به مسئله مورد نظر ما (مسئله مالکیت بر وسائل تولید کشاورزی) مربوط می‌شود. یعنی این که چنین بودجه‌ای را آیا باید مطابق سیاست کشاورزی رژیم سرنگون شده ضدملی در جهت قوت بخشیدن بخش خصوصی صرف کرد یا آن که در جهت تقویت بخش عمومی، کمک مالی و فنی به خرده‌مالکان و ایجاد و توسعه تعاونی‌های مرکب از دهقانان داوطلب؛ خلاصه این که کار از دو صورت خارج نیست: در صورت اول، چنین بودجه‌ای با هر عذر و بهانه و بیخ و خمی که باشد در جهت راه رشد سرمایه‌داری و به منظور پروراندن مستی زمین‌دار و سرمایه‌گذار بزرگ ارضی مصرف می‌شود؛ ولی در صورت دوم، در جهت تحاشی از راه رشد سرمایه‌داری و به منظور حمایت از توده عظیم زحمتکشان روستائی و تولیدکنندگان خرده‌پا و بهبود شرایط عمومی زندگی آنان.

بی‌شک، در صورت اول، نه تنها مشکلات کشاورزی و مسائل جامعه روستائی ایران بر طرف نخواهد شد، چه بسا مشکلات و مسائل جدید که بر آنها افزوده می‌شود. زیرا، آن‌قدره قلیل از سرمایه‌گذاران بزرگ ارضی که از صرف چنین بودجه‌ای نصیب می‌برند، خواهند توانست بهره‌برداری از اسکانات طبیعی و نیروی انسانی را در روستا عمدتاً به خود اختصاص دهند. آنان، مسلماً، در راه «کلکتیویزاسیون» در تولید کشاورزی (تجمع تعاونی مرکب از واحدهای پراکنده دهقانی یا جمعی تولید پراکنده و خرده‌پای دام-پروری) و در راه سروسامان یافتن مشکلات کشاورزی در بخشهای عمومی و تعاونی موانعی به وجود خواهند آورد؛ با استثمار زحمت‌کشانی که در واحدهای تولیدی آنان اجیر می‌شوند مانع بهبود شرایط زندگی‌شان خواهند شد؛ هر جا و هر طور که بتوانند، در جهت منافع خصوصی‌شان، حتی در تناقض با مصالح عمومی و به‌بهانه ایجاد انواع ناگواریهای اجتماعی، مشکلات و مسائلی به وجود خواهند آورد. در این حال، چه بسا که آهنگ رشد تولید خواربار برای مصارف عمومی و حتی مواد خام مورد نیاز صنایع ملی از آهنگ رشد جمعیت بازم عقب‌تر بماند؛ توازن و تعادل بین بخش صنعت و کشاورزی که محتاج هدایت، برنامه‌ریزی، حمایت و کنترل دولتی است بهم بریزد و کار - سرانجام - به‌خاطمی بکشد که لااقل برای نسل کنونی ایران یک‌بار آزموده شده است.

ولی، در صورت دوم، اراضی باید متعلق به خرده‌مالکان و دهقانان کم‌زمین، چه با حفر چاه و چه با مرمت قنات و یا با احداث سد و کانال‌کشی، احیاء خواهد شد. دولت، روستائیان صاحب‌این اراضی کوچک را در هر ناحیه‌ای به ایجاد یک تعاونی از نوع مناسب همان ناحیه ترغیب خواهد کرد. ماب‌ه‌موقع خود، چنان‌که وعده کردیم، از این تعاونیها صحبت خواهیم کرد. ولی در اینجا به اختصار خاطر نشان می‌کنیم که تخصیص اعتبارات دولتی به این تعاونیها، خریداری محصولات آنان با نرخ تضمین شده و مقرون به صرفه، در اختیار گذاشتن برخی خدمات ممکن فنی و یاری رساندن برای دفع آفات و تحویل منظم انواع کود یا انواع بذرها اصلاح شده و کمکهای دیگری که در جهت بهبود شرایط عمومی زندگی در روستا صورت می‌پذیرد، هزاران آواره دل‌کنده از زمین و زراعت و ده‌راکه اینک در شهرها در به‌در هستند به روستاها بازمی‌گرداند. در این صورت، چنین محرومانی که زندگی نوشته‌ای را بازمی‌یابند، به یک نیروی مهم تولید کشاورزی و به تکیه‌گاهی برای ترمیم اقتصاد فروپاشیده کشور تبدیل می‌شوند. طبعاً، آنان، در عین حال، تکیه‌گاه سیاسی مهم و وفادار جمهوری اسلامی ایران نیز باقی خواهند ماند و از رشد و تکامل همه‌جانبه جمهوری در مقابل انواع توطئه‌های شوم امپریالیسم و ایادی داخلی آن دفاع خواهند کرد. همین وضع در اراضی مواتی که احیاء می‌شوند، با اندک تفاوتی، به وجود خواهد آمد. در این اراضی، واحدهای نوین کشاورزی، بر اساس مالکیت عمومی بر آنها، ساخته خواهد شد. چنین واحدهائی باید به صورت دهکده‌های نوین ایجاد شوند که در آنها امور تولید و شئون اجتماعی طبق اصول شورائی و به صورت مؤسسات نمونه دولتی به نحوی سازماندهی شوند که بتوانند سرمستی برای واحدهای دیگر باشند. هم‌اکنون در دهدهای از کشورهای که پس از پیروزی جنبش‌های رهائی-بخش ملی خود راه رشد غیر سرمایه‌داری را اختیار کرده پیش می‌روند و طبعاً نوسازی کشاورزی و جامعه روستائی‌شان را هم با موازین این راه رشد تطبیق می‌دهند، ایجاد و توسعه این قبیل دهکده‌های نوساز موفقیت‌های ارزنده‌ای کسب کرده است. در این قبیل کشورها، گذشته از بسیاری لحاظ دیگر، از این لحاظ هم تجاربی اندرخته شده‌است که می‌تواند برای ما هم آموزنده باشد. مثلاً، در الجزایر، تا دوسال پیش، در حدود هفتاد دهکده نوین ایجاد ساختند که به مسجد، مدرسه، بیمارستان، فروشگاه بزرگ و حتی به سلف‌سرویس بزرگ مجهزند. با این دهکده‌های نو-بنیاد، چنان موفقیت خیره‌کننده‌ای در بهبود زندگی روستائیان به وجود آمده‌است که دولت الجزایر در نظر گرفته است که ساختمان این قبیل دهکده‌ها را تا هزار واحد افزایش دهد (هفته‌نامه «سوکند»، شماره ۹، دوشنبه ۳۱ اردیبهشت ۵۸، مقاله «سمت گیریهای الجزیره»)، این قبیل نمونه‌ها را در کشورهای نو استقلال‌دیگری هم می‌توان جست که در مسیر تکامل اقتصادی - اجتماعی با تحاشی از راه رشد سرمایه‌داری پیشرفت می‌کنند.

ادامه دارد



سیاوش کسرائی

پیچان  
تفسیری بر یک شعر نیما

زن هرچایی قطعه‌ای است که در گردش ابیات آن، نیما از مدار وزن آغازین شعر بیرون میزند - اولین نافرمانی از دستور خویش - و طرفه‌تر آنکه تغییر وزن را در تمامی ابیات ادامه میدهد و یابدیگر سخن محتوای سرکش شعر، در تنگنای یک وزن نمی‌گنجد و اگر هم به یک منزل فرود می‌آید اما سکنارای بهمان جای نخستین بر نمی‌تابد. این یا آن، حاصل آنکه یا شعری روبرویم که تنها دوبیت آن بر هم انطباق کامل وزنی دارد. گویی جان دگر دیسی کننده شعر، در رشد پیاپی تن یکایک پوسته ناموزونی را می‌شکافد و پیش می‌رود و تا در آخرین بیت که در بستر راحت خویش قرار می‌گیرد.

نه از سر ناتوانی. تفسیری در کار نیست چه پیچ و تاب ایلیان گونه‌های که دریافتن اندام شعری چنین همبسته می‌بایست بکار رود باطنی باسخگوی این چندوزنی است که در پایان گفتار با آن آشنا خواهیم شد، و سخن از ناتوانی گوینده گفتن نیز سعی بیپوده است. چه با پس و پیش کردن پاره‌ای کلمات و افزودن و کاستن یکی دو واژه پیش یا افتاده شعر می‌توانست شعر «منظمی» باشد. سببترین کار برای آموزگار این اوزان آن است که مورد عنایت بیشتر منتقدان و خوانندگان عادیست، اما چنان ساخته‌هایی پسند نیما نبود، سدی که در تمامی عمر تنها آن وزن و واژه‌ای را از آن نهاد که دربرگیرنده اندیشه و آلاشی بود نه جز آن و چنین است که غرابت وزن و پنهان ماندگی عطر اندیشه، معصومیت و شکوه زن هرچایی را در چارچوب یکانه و دوراز دسترس نهاده است: سر نوشت بیشتر گنجینه‌های نیما می‌که تاکنون نامشکوف مانده‌اند.

ناروانی حاصل از آمیختگی اوزان، ما را بر سردرگم معانی درنگ میدهد و این مرا خوش می‌آید، چه هم شکر دی آگاهانه است و هم آزمایش دشوار تغییر وزن در یک شعر، شعری کوتاه را، پنحو شکفت انگیزی بتجربه می‌نشانند و ذوق‌های لنگ و خسته به‌پسندند یانه و گوش‌های متادیه نواخت‌های سکر بخواد یانه، نغمه پیوسته جوشان شاعر که خوششانه آغاز شده پیروزمندانه پایان می‌گیرد.

اینک یکبار به روخوانی شعر بپردازیم:  
همه شب زن هرچایی  
بسرانم می‌آمد.

چو می‌آمد اوسراغ من خسته  
بود بر سر پنجره‌ام  
یاسمین کیبود فقط  
همچنان اوکه می‌آید بسراغم، پیچان.

در یکی از شبها  
یکشب وحشت‌زنا  
که در آن هر تلخی  
بود پابرجا  
وان زن هرچایی  
کرده بود از من دیدار،  
گیسوان درازش - همچو خزه که بر آب -  
دور زد بر سر  
فکند مرا  
بزبونی و در تک و تاب.

هم از آن شبم آمد هرچه بچشم  
همچنان که سخنانم از او

همچنان شمع که میسوزد با من بوئاقم، پیچان. در اولین دیدار از شعر، چنین بر می‌آید که: شب، یکبار شب از شبان ناگسسته نیما می‌است و قصه همچنان در شب می‌گذرد، نیما، شمرزاد این هزارویکشب‌های بی‌سپیده‌دمان در تاب رهایی جان خویش و هزاران جان جانان و خسته از تلخ‌کامی‌ها لب بسخن می‌کشاید و قصه‌های کوتاه نقل می‌کنند که دامنه‌ای دراز دارد:

زنی هرچایی هرشب سراغ گوینده می‌آمده تا سرانجام درنگ یکشب هراسبار بر او دست یافته و هم از آن شبست که همه چیز بچشمان شاعر دگرگون می‌آید همین و همین. البته این برداشت پرسش‌هایی را در پی خواهد آورد: این زن، این شبرو سنج کیست؟ یاسمین پیچیده‌با در چه راجه مناسبت با این گفتار که از آن یاد میشود؟ چرا زن با گیسوان سبز خزه گون شاعر را می‌ساختند؟ در آ میزش با او چه جادویی نهفته است که جهان را در نقش دیگر بچشم می‌آورد؟ میان سخنان شاعر با آن زن و شمع و اشیاء دیگر چه پیوندیست؟ نگاهی آرامتر، شعرا دوباره می‌نمایند: و مصرع که بخش نخست از همه شب تا سراغم پیچان است و بخشی دوم از در یکی از شبها تا بوئاقم پیچان که اگر در نیمه اول بخش دوم یا نیمه میانی شعر باز قافیه‌هایی بکار گرفته شده ولی (وقافیه اساسی... راغم و... تاغم که ردیف پیچان چون گل میخی تا کیدشان کرده نشان میدهد که در این غزل یا تغزل، تکیه نیما بر همین واژه پیچان است که کلید دریافت شعر را نیز به همراه دارد.

نیما در آغاز شعر و پهنکام اولین آشنایی و معارفه با زن و بیدرتنگ پس از افزودن صفت هرچایی بدو، قبح این انتساب را با گفتن همه شب... سراغم می‌آید می‌گیرد: زنی که هرشب پدیدار یک تن بر گزیده می‌رود هرچایی نیست، پس گوینده را از واژه هرچایی باید یافت دیگری باشد که می‌بایدمان دریافت.

و اما دیدارهای شبانه، از راه پنجره صورت می‌بندد که نیما همیشه مرد کنار پنجره است و گویی زندانی قلعه‌ایست که تنها با در پیچه‌ای به جهان خارج راه دارد و اگر مجوس نیست بیمل خود در بر جهان بیرون بسته است که: رغبتش نیست پدیدار کسی. (درفرویند)

اما پنجره اطاق او نه تنها روزی بره‌ای برای خود شاعر که پناهگاه همه خسته بالان تشنه روشنائی نیز هست، پنجره میعادگاه چانه‌های خسته و محل تلاقی اندیشه‌های گوناگون است. در زن هرچایی نیز روزی اگر هست پنجره‌ایست که بوته یاسمینی کیبود با پیچ و تاب چون خرام آن زن بهنگام آمدن بر سر آن آویخته، یکانه پیچ و تاب می‌گردد که تا آن دم از محیط پیرامون خود را به چشم شاعر کشانیده است:

چو می‌آمد اوسراغ من خسته  
بود بر سر پنجره‌ام  
یاسمین کیبود فقط

همچنان اوکه می‌آید بسراغم، پیچان.

و با این پیچ و تاب و با استنشام عطر تلخ یاس کیبود، ما دومین نشانی ملاقات کننده ناشناس را از نیما دریافت می‌کنیم اما هنوز به‌راز او دست نیافته‌ایم تا در شبی هراسناک و آنباشته از تیرگی که تلخ‌کامیها نیز در آن ریشه‌های استعمار دوانیده‌اند که بازار راه می‌رسد و

گیسوان درازش - همچو خزه که بر آب  
دور زد بر سر  
فکند مرا

بزبونی و در تک و تاب

شب، شب پیوند و پیروزی است. سرشاعر در کند گیسوان زن، گرفتار می‌افتد، در چنین گیسوان بلند و سبز چون خزه و آمیزشی عجیب، چون نبرد تن‌بتن در می‌گیرد، کشمکش فزونی می‌یابد اما زن، شاعر در تب و تاب افتاده را سرانجام بزبونی می‌فکند و بر او فاتح میشود و این پایان کار است و شکفتا که در این پیوند یاسبارزه آنچه بکار گرفته شده تنها سر نیست و گیسویی که چون دیدار کننده زنیست، سلاح دل‌بایی او گیسو و چون میزبان مردیست شاعر، آنچه را در این جدال سرباز می‌دارد سرخویش است: خانه اندیشه، آری سخن از بر خورد و تماس دواندیشه است که قویتر فایق می‌آید.

جرقه‌ای در تاریکیها می‌درخشد، شمع در این نقطه روشن میشود. بهتر بینیم: شبها، همه شب، اندیشه‌ای بسراغ شاعر می‌آید او را دوره میکند، بر او هجوم می‌برد و تارهایش را بگرد آن می‌تند تا او را از ایام درمی‌آورد و بر او غالب میشود: اندیشه‌ای جهان شمول همه جا گردد که بر چارچوبی تعبیر میشود اندیشه‌ای زایا که زن زاینده مظهر آنست. اندیشه‌ای سرباز و فراخ دست مانده گیسوان بلند خزه گون اندیشه‌ای راهنما که چراغ شب‌زدگان تنهای تلخ-کام است: شمع چون آفتاب و شاعر زمین خورده‌ای که اندیشه با او جفت شده در گنجی شکست چونان همه پهلووانان شکسته از تقدیر چشم حقیقت‌بینش روش میشود:

هم از آن شبم آمد هرچه بچشم  
همچنان که سخنانم از او

همچنان شمع که میسوزد با من بوئاقم، پیچان  
جهان و هرچه در او هست را چنانکه باید می‌بیند:  
پیچان که در تار و پود این پیچندگی پیچیده سوزش نیز  
پنهانست:

همچنان شمع...

پس شایسته است که شعر را بدینگونه در نظر آوریم:

هم از آن شبم آمد هرچه بچشم، پیچان و سوزان  
همچنانکه سخنانم از او پیچان و سوزان  
همچنان شمع... با من، بوئاقم، پیچان و سوزان  
و بنگریم چه مایه دقت در گزینش واژه پیچان بکار رفته که چون آینه‌های چندبر تصویرهای متعدد چهره‌ای یگانه را در خود دارد و مینمایاند و در عبور از معانی گردنده، مشکل تابدار بافته و همبسته با حرکتی که در جان لغت پیچان متصور هست بر شست اشیاء و طبیعت و آدمی پهلو می‌زند.

آری آنکه از این پیش فقط یاسمین کیبود را پیچان میبافت که از در پیچه‌اش آویزان بود اکنون به جنگل بیکرانه انبوهی از پیچ‌های کیبود می‌نگرد که به همه چیز شاخ و برگ دوانیده، بر جان و دیدگاه و پیرامون او و همگان بر حقه سر به مهر هستی این بسته ناگسسته همبسته، این بزرگ دشوار درهم بافت و گیاهی که ریشه در غم دارد تا گزیر گل‌های کیبود می‌آورد و عطر تلخ می‌پراکند. اما نیما زود از کلیات بازمی‌گردد و اشاره به نزدیک می‌کند:

همچنان که سخنانم از او

همچنان شمع که می‌سوزد با من بوئاقم، پیچان  
که تفسیری است بر کلاف دشوار و پیچیده بیانتش که با او اندیشه آمیخته، تعبیری است از آن سوز و روشنگری که چون شمع در جان و زبان دارد، کلام دیگری

است از تاب و تپی که در تنهایی شبان با او است. اینک که زن هرچایی را چون عطر دلپذیر اندیشه‌ای که نیم‌شبان پسران شاعر می‌لفزد و هیچ ظرفی را جز جان او بر نمی‌گزیند، استنشام کرده‌ایم، هنگام آنست که از راه - های رفته باز گردیم و باز در کنار زن هرچایی بنشینیم، در کنار زن روسپی، که اگر زشتی و قیاحتی در کار است در ارتباطات و مناسبات است نه در جان اشیاء و آدمی، پدیدها بر رسته نیستند، وابسته‌اند. آری زن روسپی را به فکر بنشینیم که اگر چنین نکیم از واقع‌گرایی‌های شعر نیما بی‌دور افتاده‌ایم: درست است که اندیشه‌ای شاعر را می‌پیچاند و می‌افکند و جهانی را از در پیچه تنگش بدرون می‌آورد. ولی نخستین‌اخر اولین شمع راهنما، ساده‌ترین پیچ و تاب راهگشا برای او فکتر بر پریشان احوالی زن روسپی است، سیاه‌روزترین فرد آدمی که در پهنه زیست‌نه تنها گوه‌چران که سر اوید تشن نیز بغارت می‌رود، زن هرچایی بهانه بیداری چشمان نزدیک‌بین شاعری است که چن یاس کیبود منظر دیگری بر در پیچه ندارد و گل‌های کیبود دیگری را نمی‌شناسد. شاعر اگر تنی خسته و روانی ترسیده دارد اما با ابعاد بزرگ خستگی‌ها و ترس‌های بیرون از چارچوب اطاقش آشنا نیست و به تاب و تپی پیش از شمع جان و وثاقت نمی‌اندیشد. اما زن هرچایی او را با درد آدمیان پیوند می‌دهد. زن هرچایی، شوریده حالیش را با پریشیدگی گیسوان خزه‌خویش به چشم‌شاعر می‌کشاند پسر او می‌ریزد تا شاعر آشفتنی رانه فقط در شاخ و برگ و ساقه یاسمین که در گیسوان تلافی‌های گره‌دار انسان با انسان و در این هنگامه خوف و پابرجایی تلخی و تیرگی بشناسد و اندوهی این چنین است که گوینده را از ریشه می‌لرزاند و آشنایی باغم یکتا او را بسوزسرایا و جاودانه‌ی درد آشنایی و قیام روشنگری می‌رساند.

همچنان شمع که می‌سوزد...

بدین گونه نیما، در متن شبی وحشتناک در میعادگاهی محقر به پیوند آنچنانی شاعر با یک روسپی، شکوهی در حد آمیختگی تن و روان صورت و معنا، قالب و محتوا و حلول حقیقت در آدمی می‌بخشد، سرسشق آن کسان که طفلانه بستر دوست‌داشتن را به بی‌هنری می‌آیند. گرچه گفتگو از بافت شعری نیما فصلی جداگانه می‌خواهد ولی دریغ است که بی‌فروزی در هماهنگی واژه‌های زن هرچایی از آن بگذریم چه در زمین‌هایی از چند نمونه برجسته شعر زمانه است. در زن هرچایی هیچ واژه‌ای، بی‌پوده، سر-گردان یا بی‌مأموریتی نیست و بدین سبب پیروزی لغات پس از انجام مأموریت به چشم می‌خورد نه پس از آن یا بدیگر سخن لغات در نخستین برخورد نارسا، ناهنجار، درشت و نافرانشیده و سقط جلوه می‌کنند: زن هرچایی، سراغ، فقط، خزه. حال آن که این لغات سمت دارند، باری از احساس و اندیشه با خود حمل می‌کنند، وزن دارند، رنگ دارند و با وزن دادن و وزن گرفتن و رنگ داد و نرنگ پذیرفتن از لغات دیگر محموله خویش را تا مقصد می‌برند و از همه زیباتر آن که مقصد یاسرک یاتیجه نیز چنین بازتاب و بازگشتی را تا کوچکترین آحاد شعر دارد: گلبول‌های خون است که بسوی قلب می‌رود و قلب است که آنها را تا سر انگشتان دست و پا و سر و سایر اجزاء تن بر می‌گرداند.

در زن هرچایی همه واژه‌ها جز شمع - که ابری از درد بر آن متصور است - رنگی تیره دارند و شمع نیز اگر روشنائی برای تناسب با شب و اندیشه و سوختگی و پیچ و تاب است و حتی رنگ خزه نیز از این تیرگی مستثنی نیست، آنچه را که قدما مراعات نظیر می‌نامیدند و از آن تنها استفاده‌ای در حد استخدام کلمات مناسب حال و هوای یک مصرع برای مصرع دیگر می‌کردند و بزحمت این هوا-داریها و گسترش به بیت بعد یا کل شعر می‌رسید در این شعر به اعجاز می‌رسد:

شب، پرهول و دلبره آور

زن هرچایی (چه مظهر اندیشه باشد یا در جای خود) بیقرار و در بدر و یا در راه.

گوینده، خسته و شب‌زنده‌دار و بی‌آرام  
یاسمین کیبود پیچ در پیچ  
وحشت، وهم انگیز، تکانه  
تلخی، درهم فشارنده  
گیسو - پریشان، تابدار  
خزه، موج، تار تار، افکن  
دور زدن، گردیدن، محاصره کردن  
تک و تاب، تلاشی و کوشش  
شمع، سوزان، تابان، کاهیده  
سخنان، پرتاب، همبسته، دشوار

و به اینها بیافزاییم وزن پر پیچ و تاب شعر را که تراویده از معناست و لغزانت و این است گرداب منظومه اندیشه که پیچان کانون آن و ستارگان خاموش کلمات اقمراوند.

هفته نامه

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران  
تهران، خیابان سزوار شماره ۱۸۹

تلفن ۶۴۴۳۸۴  
چاپ کاویان